نژاد و زبان

نگارش
کی استوان

بها:
یک تومان (۱۰ قران)

بنام خدا

سالهاستکه درباره نژاد مانند بزرگترین اسپید دوستان « هند اروپ » گفتگوها برخاسته که بویژه درسد سال گذشته هرآنچه از « آرین » بیشتر گفته وشنیده ونوشته وخوانده آمد ـ ایران (گرفتار هزاران بدبختی درگذشته) هم خواموشتر ماند که گوئیا ایرانی نخواست درآن روزهای تیره و تارش از دودمان کیوانجا و فرهنگ پرنهای خود چیزی بگوید. آری! هیچکس در روزهای بدبختیش، که اگر خانماش درسور وگداز است اگر آسایش ندارد و اگر بیمار یا همس دردمند است ' ـ هرگز آن خواهش وتوانائی را ندارد که ازروزگار های درخشان پیشی وپیشینیانش سخنی برلب آرد یا بنگارد ویا بانجمنهای سخنوران درآید

سپاس بسوم اسفند ۱۲۹۹ که مادر میهن را از چنگال مرگ رهانده و دولت ایران از سایه اعلیحضرت همایون **پهلوی** شاهنشاه از هرسو پیاپی پیشرفت نموده که اینك ما همه درزیر پرتوخورشیدسفید جتی سرافرازی داریم.

کنون که، دردس سدها پیشرفت گوناگون فروغ فرهنگستان هم افروخته گشته، هنگام‌آن رسید، که درباره هند اروپ گفته شود «همین ایران گهواره آرین ـــ نژاد و زبان ما آریائیست»

در اینجا ازآویژه گفتهای برخی ازگروه زبان شناسان، نژاد شناسان و زمین شناسان که درباره آریائیها بازرسیها و بررسیها نموده اند، بیك اندازه‌ئی، یادداشت میگردد و آنچه که باید گفته‌‌شود چون آغازکار، با کوتاه ترین نگارش پایان میدهد.

نیز، ناگفته نماند،که همه مردم گیتی، ازهر نژاد و زبان، یکسان و ارجمندند و اندیشه ستایش باین و سرزنش بآن نبوده ونیست. همنیز از هزاران هزار نگارش مارا که یونانیان و تازیان و دیگران بآتش سوزانده، بآب شسته وهمه‌را نابود کرده اند «مویه وسوگه» (سوگی) نداریم وتنها سخن از نژاد و زبان خودمان است.

((«مویه» گریه با نوا را گویند. «سوگی» غم‌گساری را نامند. «موسوگی» زاری بانوا وساز میباشد که عرب منش آن «موسقی» وبزبان های اروپائی «موسیك» (موزیك) میباشد.))

آری آ

«آری‌آ» بزبان دانشاموزی باستانی هند. آرش (معنی) نژاد آزاد بزرگوار را میدهد.

شاید بتوان پنداشت که «اریستوکرات» از واژه (لغت) نامبرده آمده باشد.

مهجیشت (اعلیحضرت) داریوش خویشتن را «آری‌یا» خواند.

((**مه‌جیشتا — مهژیشت** در اوئستا بآرش اعلیحضرت آمده وهمین‌واژه است‌که به‌لاتین «مگیستا» (ماژیستاس) نوشته شده وبزبان های اروپائی بویژه (بخصوص) بانگلیسی «مجیستی» وبفرانسه «ماژسته» میباشند.))

در «ویدا» اشونامه برهمنی (کتاب مقدس برهمنان) «آریا» چیرمند (فاتح) شناخته شده است ودر اوئستا هم از سرچشمه آریائیها یاد شده است.

ایران‌وآسیای‌میانی‌رانویسندگان‌یونان‌باستان«آری‌آنا»و«آریا»نامیدند.

نزدیك بچهارسد سال پیشازین گروهی ازداشمندان درپس‌داستان های دیرین که‌گفته شده بود: «آریائیها پیش ازتاریخ ازیکجائی‌آمدند» چنین آورده اند که آرینها، نیمی درایران ودرهند اواختری (شمالی) و نیمدیگر در اروپا، میزیستند.

(برخی ازخردمندان گفته اند که «هیستوآر» (تاریخ) از واژه «ازتار» (ازتاریکی) که عربمنش (معرب) آن تاریخ شده است. در زبان پارسی، بسان زبانهای اروپائیان، واژه‌های «سالمه» (کالیندر) و«روزمه»

(دەت) هم جداگانه میباشند.
سالنامه نیز از ارمغانهای کنکاشستان است که بفرهنگ ایران برگذار نمودند)

چون برخی ازفرزانگان، درسیسد وندی سال پیشازین، دریافتندکه زبانهای پارسی و ژرمنی را نزدیکی بیشماری باهم میباشد، پس از آن، بررسی (تحقیق) زبانهاهم بمیان آمد، تاآنکه آقای ویلیام جونس انگلیسی، در سال ۱۸۸۶ عیسوی، نخستین فروغ را چنین افروخت که «زبان سانسکریت کم مانندتر اززبان پارسی ،زبانهای باختر زمین (اروپا)نیست وکه آن رساتر اززبان گریك وداراتر از لاتینی میباشد»، بپنداشت وی هرسه زبان ازیکجا آمده وزبانهای ژرمنی وکلت، را، نیزگفته‌اند، ازهمان دودمان میباشند. لادبرآن (بناء برآن) درشناسائی هند وژرمن، ازآسالها، گفتگوها برخاست، که پس از چندی، کم‌کم از سود بازرسی (تفتیش) خاندان زبانها شد، که آسیای میانی «گهواره نژاد اروپائیها» شناختهٔ و نخستین مرزبوم آرینهارا بسامانهای زیری نامبردند: ـ

« از پامیر کشیده بپائین هیمالای وپنجاب گذشته، بدریای پارس، ازآنجا سربالا بکردستان، ارمنستان وگرجستان، وبرگشته بخاور (مشرق) بدریای خزر، ببخارا وبهمه سرزمین میانهٔ رودخانه های «سیرداریا» و «آموداریا» نیز رسیده بپامیر» که در آموزشنامهای دبیرستانها بنگارش در آمد.

((«سیرداریا» بزبان پهلوی ازدو واژه گرفته شده است: «سیر» (برابرگرسنه) «داریا» (همانا «دریا» است) بآرش «دریای سیرآب» (رود

خانه پرآب) میباشد. «آموداریا» نیز ازشهر «آمو» (شهر باستانی آنجا) بآرش «رودآمو» (دریای آمو) نام گرفت؛ شاید برای اینکه سیحون کوتر، پهن تر وچهل وهفت فرسنگ درازتر ازجیحون است، بآن «دریای سیر» نام دادند))

برخی دیگر ازدانایان گفته اند که «رانیچ» (مسقط‌الرأس) آرینها دراسکاندیناو بوده است وهمینکه یخبندان آنجا، پیاپی، بدرازا کشید، همه شان، از آنجاها کوچیده وبخاور زمین (آسیا) رفته که از «کوپ کاژه» (قفقاز) تا پنجاب و از آنجا تاپایان رود تیگر (دهنه تیگریس) را برای خویشتن «خهر» (وطن) برگزیدند.

((کوپ کاژه، نیز از دو واژه پهلـوی ساخته شده است: «کوپ» (کوه) «کاژه» (کمینگاه) سرهم «کوه کمینگاه» است که بانگلیسی «کوءکثریا» و بفرانسه «کوءکاز» نامیده، ون (ولی) روسها آهنگ‌تازی آنرا گرفته «کاوکاز» مینامند.

((«ون»، همسیر از (ترجمه) «ولی» است. این واژه هنوز در توده بکار برده‌میشود، چنانکه‌میگویند: «چیزی‌بگوکه توش «ون» نباشد این گفته هایت همش «ون» دارد - بی ون بگو»))

دسته‌ئیهم ازدانشوران، یادداشتهای اشونامهای باستانی ایران راکه ایرانیان دوبار کوچیدند، باسرگـذشت تاریك آریائیها، که از سوئد و نوروژ و دانمارك کوچکن شدند، بداستانهای ششماه روز، ششماه شب و

سرمای بیمناك ، زمین بهشتمان (مثل جنت) دمساز (موافق) یافته و دومین کوچ را هم **دیماس** (توضیح)دادند که‌از هند باروپا رویداده بوده است . یکی از گـواهایشان اینست که « ژامانیکه (ژامان ـ دمان پارسیست که عربمنش آن زمان شده است) آرینها از بالای کـره بپائین آمدند ، یگـانه درختی را که از درختان اسکاندیناوی ، در پائین دست هیمالیایافتند ، همانا ، درخت «بهرگو» بودکه بهمان‌نام نامیدندوبسانسکریت «بهوریا» شده است .

((بلاتین « بتیولا » بانگلیسی « بیرج » بفرانسه « بولو » بروسی «بیریوزا» مینامند و شنیده شد که بفارسی هم آنرا « بتولا » گفته بودند که کنون « سندر » و « غان » نامیده میشود .))

زبان شناس آلمانی ، آقای شلیخر ، آورده‌است ،که آریائیها ، پیش از تاریخ ، خانه بدوش بودند ، سپس بدو کاروان رهسپاریگرفتند که از یك‌کاروان دودسته برآمده ، چنانکه یك دسته آن اروپای زیری‌را بچنگ آورده ،که کلتها ، ایتالیائیها و یونانیان پدید آمدند و دسته دیگر آسیای میانی را فرا گرفته ، ایرانیان و پنجابیان نامیده میشوند ؛ دومین کاروان راه اروپای خاوری را پیش کشید که بنیان ژرمنی را ریخته و سرچشمهٔ لیتوها واسلاوبان را گشوده،هردوکاروان (هرسه‌دسته یا هرهشت شاخه) کاخ نشین گشتند و از این رو گفته میشود : « **هند ژرمن** » «**هند اروپ** » (آرین).

درسال ١٨٤٨ بودکه زمین‌شناس‌نامی ، بلژیکی ، آقای دومالیوس

دوآللوآ ، پرچم‌شورش دیگری افراشت که‌چون‌تاریخ میگوید «چیرمندان گال (کلتها ئیکه در ایتالیای اواختری میزیستند و فرانسه را گرفتند) ویونان وروم ازباختر زمین بخاورزمین شتافتند ، پس ، هرگز ، آریائیها از پنجاب باروپا نیامده و باشد که از اروپا به آسیا گذشته ، تا اواختر هندوستان‌پخش شده وجایگرفتند ؛ وی ، نیز شگفتامیزانه‌میگفت : «چگونه از آسیا باروپا آمده باشند که درمیان اروپائیان زرد مویان بسیارند و در گروه هند وایران کمیاب میباشند ؟ »

گفته های یکی از انگلیسیهای استاد زبان (گویا آقای لاتهام بود) باستاد باژبکی ، بالا نامبرده ، یاری بخشید : « سازمان وریشه بندی‌زبان اسلاو و لیتو باسانسکریت وابستکی بسیارکهن‌را ، باهم ، نشان میدهدکه دارا میباشند» و وی میگفت که : « پس چـرا نباید پنداشت که گهواره آریائیها در اروپا بوده است که ار فرزندان آنان ، دسته هائی ،به‌ایران و به‌هندوستان اواختری رفته واستواری گرفتند ».

سخنان پند آمیز آقای بروکا ، فرانسوی ، از موشکافیهائی که وی درنژاد شناسی داشت ، بپاسخ دوآللوآ ، بدین گونه بود : «بهتر است ، گفتگوی زبان را با نژاد نیامیخت » و وی چون میانجی چنین گفت : « ازاینکه بومیان کنونی اروپا پر دور از آب‌ورنگ اروپائیان ، سالهای کوچ افکنی به‌آسیا ، بیستند ، بادومالیوس همانديش است » ون ، درباره زبان ، او ، گمان دارد که اروپائیان چیره نباشند و برد باآن کسانی‌باشد که میگویند : « زبان‌های هند و اروپ از خاور زمین بباختر زمین‌آمده

اند ، » نیز ، وی ، بگفته‌هایش دیماس داد که « شگفتانگیز نیست ، چند هزار آسیائی باروپا کوچیده وزبان وفرهنگشان را ببومیان ارمغان داده وپایدار کرده باشند » .

پیدایش زبان آریائی را بانوکله‌منس رئوی ، از پیروان داروین ، در اروپا دانسته وگفت که از پخش و بیرون روی زرین مویان شد که آن زبان درآسیا خانه کرد .

تنی چند ، از خامه وران ، بپشتیبانی بانوی نامدار گفتند که : « چون واژه‌های شیر ، ببر ، شتر در زبانهای اروپائی از یك بیخ وبن نیامده و واژه‌های درد وبیماری نیز از یکجا آب نمیخورند ، پس گروه یا زبان آرین را نتوان گفت که از آسیا آمده باشد » .

گفته های این چند تن بالائی را نیز بیپاسخ نگذاشتند که :

« بسیاری از واژه های دوره های آغاز زندگی (پریمیتیو) مانند «پدر ، مادر ، برادر » پاسخ ، بسیار روشنی، برای نامهامیبا شند که از یك‌بیخ وبن آمده اند . پدر بسانسکریت «پیتر» بباستانی ایرانی «پیتر» بیونانی «پات‌یر» بلاتینی «پاتر» بآلمانی «ؤتر» بانگلیسی «فاتهر» است . مادر بسانسکریت «ماتر»بایرانی باستانی «ماتر» بیونانی « مئتئر » بلاتینی «مئتر» بآلمانی «موت‌تر» بانگلیسی «موتهر» میباشند . برادر بسانسکریت «بهراتر» بایرانی‌باستانی «براتر» بیونانی «پهراتر» بلاتینی «فراتر» بآلمانی «برودر» بانگلیسی « بروت‌هر » گفته میشود . درباره «درد» و«بیماری» نیزگفتند که آریائیها کشاورز و تن درست و هرو (شجاع) بودند و ناخوشی را

نمیدانستند که چیست و در جوانی اگر موک گریبانشان را میگرفت همانا درجنگ میشد .

((«هرو» بزبان پهلوی شجاع را گویند . «هروآباد» بآرش «شجاع آباد» است . بزبان فرانسه‌هم «هرو» شجاع است واین واژه آرین وهردو از یکجا آمده اند .))

آقای توپینار ، نژاد شناس ، در این سخنوریها بهمراهان بانوکله بانومنس رئوی پیوست و وی پیدایش اسپید مویان را « اروپا » نامید و « آیا کدامین کشور اروپا زانیچ آرینها بوده است ؟ » بپرسش آورد که آقای بنفی آلمانی « زمینهای اواختری دریای سیاه ، میانه رود دانیوب ودریای خزررا نمود » وخود بانورئوی بالکان وآسیای کوچك‌را نخستین آرینستان شناخت .

یك استاد داستان‌ور آلمانی دراروپائی بودن آریائیها گفته است : «هنگامیکه آرینها ، دسته بدسته ، نشده بودند، تنها ،در آلمان میزیستند .

این پندار هاو گفتار ها ، از دوسر ، (پائین ببالا — بالا بپائین) در آموزشنامهای جهان ، چرخ میزد که ناگهان ، واژه های خاندان هند اروپ ، با سازمان ایتالیائی زبان ، درترکستان خاوری (مغرب چین) که هزار سال پیشاز بن مرده و از میان رفته بود ، یافت شدند و نیز زبان « سومری » که وابستگی بزبانهای دودمان « سیمیتی » ندارد و تا سیصد وندی سال پیش از عیسوی‌در پائین میاند ورود (بین النهرین) زندگی داشت ، پیدا شد که خبشاوندی با زبان هند اروپ را ، مینمایاند ، دارا

میباشد .

هرآنچه که کفه ترازوی آسیائی بودن آریائیها ، از اروپائی آن ، سنگیتر بود ، بشمار آمدن این دونیز ، بسنگینی آن افزودند که یکرشته زنجیر زبانهای آریائی از پائین دست بغداد تا بالا دست کاشغر ، پیاپی ، بهم بسته گردید .

« بغ » بزبان باستانی ایران بآرش « بُت » و «خداوند» و واژه ، « داد » بآرش گذشته«دادن» (عدل) میباشند . محمد حسین تبریزی در ۲۹۳ سال پیش نوشته استکه :

بغداد در نخست «باغ داد» بوده ،زیراانوشیروان ، هفته یکبار، در آنجا،بمردم بار میداده و بدادشان میرسیده است .

میشود هم گفت که نام آنشهر «خدا داد» یا «عدل الهی» و یا بگفته نویسنده برهان همانا ، از یادگار های انوشیروان میباشد .

باید «بوءگ» که درزبانهای اسلاویانی (بروسی) بآرش «خدا»است همین واژه بوده باشد . واژه شکافی (اشتقاق لغت) «کاشغر» (کاشگر) مینمایاندکه از ۲ واژه گرفته شده : «کاش » (کاشانه) و « گر » (غر) جنگ، بآرش « کاشانه جنگی » است .

(واژه « گر » نیز ، آریائی وفرانسه آنهم « گر » است که عربمنش آن «جر» شده است ،چنانکه میگویند : «جرنکن») .

شاید ، کاشگر، یك شهر با برُگ(بُرج) وبارو بوده استکه چنین «برنام» (لقب) گرفت،زیرا ، آنشهر ،بزبان ماندارین چینی « سینکیانگ»

نامیده میشود. » «لقب» را «پاژنامه» هم گفتند.

((« بورگ» (بورغ) ـبرگ — بُرگ « چون » کیو نیکسبرگ ، نیشابورگ ، پترسبورغ ، هامبورگ ، همه . آریائی‌و از یك رشیه آمده‌و یك آرش دارند. »)

چندسالی نیست که، یکی ازبزرگواران ایتالیائی، آقای پتسکالی (پیچگالی) زبان شناس ،در پس آنهمه بازرسیها و بررسیها، به بگو وا گو ها چنین پایان داده است: « آریائیها ازآغاز پیدایش درهمانجا ها بوده‌که اکنون همه در همان جا های خود زیست دارندو شانشینشان(صدر— مرکز) هم آن‌تکه‌از آریا بوده است که ما اکنون آنجارا ایران مینامیم ».

درخت زبان آریائی را ، تا کنون ، در سه شاهشاخه بر چین نموده اند :ـ

۱ — سانسکریت (زبان‌دانشاموزی‌باستانی هند) که‌با کیش بودائی تا تبت وختا وژاپون رفته است.

۲ — زند اوئستا ، پهلوی (هنوز تالشها — در باختر گیلان باواژهٔ این‌شیرین‌زبان‌گپ‌میزنند)دری (پارسی ازآن‌سر برآورد) گراپار (زبان‌کهنه ارمنی)با کتری(پشتو) وزبان کردی .

(« گپ» گپتن — که گفتن شده از واژه « گپ» آمده است.)

۳ — ژرمنی ، یونانی ، رومی (لاتینی) لیتونی واسلاویانی (زبان روسی از آن رخ کرد) بشمارند.

اکنون بیش از یکهزار و پانسد کرور مردم ، بزبانهای خاندان

آرین ، سخن میرانند ،زیرابرخی زبانها ،ازین شاهشاخه‌ها ،شاخها کرده ، پیوند ها شده وشکوفه ها نموده اند .

آمیختگی واژه های آریائی ، در زبانهای همان دودمان ، از یکی بدیگری ، چنانکه در اروپا رواج دارد ، نه تنها ، باکشان نمیشود وباشد که بفراخیشان یاوری میدهد وچون پیوند آنها ، بهم ، ساز میآیند ، پس پروریده تر میگردند .

آهنگهای زبانهای آریا نژاد گوشخراش نیستند و لیزها (الفاظ) از بیخ گلو سدا نمیدهند ، دهان هیچ سخنوری بی اندازه باز نمی شود وبد گلی نمیآورد . بگواهی همین پارسی که دلپزیر ، دلپسند ، دلچسب و شیوا (فصیح) است — برای انجمن آرائی ، آشتی ومهر انگیزی بسی توانا میباشند .

چگونه‌دامپزشکیها، درجفت کردن اسبان ، باغبانان درپیوند نمودن درختان ، سازوران در آهنگ آرائی ، نگار گران دررنگامیزی ،بینا و شناسا واستادند، نیز ،ازپند پزشگان ، در نژاد پروری ، بهتری‌ببارمیآید، آمیختگی واژه‌ها هم . از زبانی ،زبانی ، چنان اندیشه ها بایدتالپز ازسازمان زبان دور نیافتد ودشواری نیاورد .

اگر یك‌واژه بیگانه‌ای ، ، بزبانی‌که‌مانند آن‌درآن‌زبان نبوده باشد . خواهی نخواهی در آمدنی بوده باشد ، آنرا بآهنگ زبان وام ستان‌نزدیك میسازند ، مگر اینکه آن واژه‌از آسال (اصل) به‌آن‌زبان‌نزدیك بوده‌ویا بفورس ماژور «میانهاوشی » (بین‌المللی) چون تلگراف ، تلفن ، پست ،

الکتریک و و و بهمان اپزپذیرفتنی باشد.

تازیان، آنچه که از واژه های آریائی گرفتند، همه را بلپزهای عربی در آوردند، مانند:

«چراغ» (سراج) «آبریز» (ابریغ و اباریغ) «پول» (فلوس که تا بافلاس هم بردند) و و و.

از درخت زبان سیمیتی دو شاهشاخه میشمارند که یکی به آسیای پیشی (مقدم) و دیگری بافریکای اواختری نزدیك شده واز یك شاخه زبانهای عربی، سیریائی، حبشه ئی، کبتی (مصری) و بربری رسته واز شاخه دیگر زبانهای آسوری، عبری (یهودی) فینیکی و آوامی روئیده اند.

چون آهنگ، سدا، شیوه و سازمان عربی بفارسی نمیافتد، پس هرآینه، اگر زبان پارسی نیازمند بیك و یا چند، واژه عربی میباشد، که **مانند آنرا خود ندارد و از زبان های خاندان آرین نیز نتواند جست**، باید آن یا آنها را بلپز خود ساز آورد.

آنکس که گفت: «هشت حرف است کاندر فارسی ناید همی» ث، ح، ص، ض، ط، ظ، ع، ق، گوئیا، نه تنها، خواسته شناسائی همین الفبا را (که از کوفی گرفته و باین ریخت در آورده)، آنچه که باهنگ زبان فارسی سازمیآید، آسان کرده باشد، شاید میخواسته گوشزد کند که نوله های (کلمات) عربی رادرفارسی نشاید جایداد.

راست استکه واژه های با «پ، چ، ژ، گ» بیچون و چرا فارسی میباشند، ون، همه واژه هائیکه با « ث، ح، ص، ض، ط، ظ،

ع ، ق » میباشند ، بدون گفتگو ، عربی نیستند.«اصل» و «لفظ»را چنانکه در بالا نموده شد . از « آسال » و « لپز » گرفته اند « آیا کیومرث ، حنا ، طناز ، ضجاج ، عروس ، قالی » عربی بشمار میآیند ؟ . پس ، نههمین باید میان واژه هائیکه با « ا ، ب ، ت ، ج ، خ ، د ، ذ ، ر ، ز ، س ، ش ، غ ، ف ، ك ، ل ، م ، ن ، و ، ی ، ه » نوشته میشوند فارسی را جستجو نمود و باشد که واژه های بسیاری از فارسی در آن هشتا عربمنش (معرب) گردیدند که باید آنها را هم جست و دوباره بآهنگ خودشان بکار برد .

در زبان پارسی نرینه ، مادینه ، جاندار ، بیجان ندارد و فروزه (صفت) مانند زبانهای اروپائی پیش ازنام جای دارد — چون « سیه چشم ، بلند اندام ، سفید آب ، سیاهکوه و اردبیل » .

((« بیل » بیونانی « پوءل » (کنستانتینوپول) «پوءلیس» (پرس پوء لیس) و بفرانسه « ویل » گردید . « ارد » نیز بآرش خشم و هم پیشنام اردشیر است .اردبیل،اگرشهرخشم نباشد ، کهازروزگار های باستانی زندانیان را آنجا میفرستادند ، وانگاه ، شاید شهر اردشیر باشد . ازاینرو خوداردشیر بآرش «خشمگین شیر» واردکان را میتوان بـه «معدن غضب» آرش داد .

این دیماسها و واژه شکافیها برای زبان پارسی است که سرراست روشن ، آسان ، رسا ، دلنشین وشیوا میباشد وکه واژههای عربی درفارسی دشواری میاورد و نوله های عربی نیروی زبان را از برماسش (حس) توده دور میکند و چون مردم نمیدانند چه میگویند وچه میشنوند .«به

هیچ سخنی سنجش نمیدهندو بالاتر آنکه کمترنگارشیستکه بدون گفتگو باشد ویا بی نوشتن « یعنی » کام نویسنده را برساند.

میگویند پس از نابودی نوشتهای پارسی، چون نزدیك بسیسدسال عربی نوشته و خوانده بودند که زبان فارسی در شهرها فراموش شده بود که نویسندگان بناچاری واژه های بیگانه را میاوردند.

این پوزش (عذر) را کمتر میتوان پذیرفت

زیرا در پایان همان سیسد سال بود که فردوسی:

« عجم زنده کردم بدین پارسی » را گفت و تا امروز هم توده فارسی سره میگوید و در سراسر مازندران و گیلان واژه بیگانه راه ندارد.

اگر برخی از نویسندگان، مانند شیخ سعدی، درهر سدی از بیست تا سی و پنج واژه های بیگانه را (اگر بازرسی شوند، میان همان از بیست تاسی و پنج هم واژه های بسیاری فارسی آسال میباشند) آوردند، دیگر سزاوار نیستکه، بپیروی آنان، تا آنجا ترگمان دایه ازمادر مهربان تر شدکه بجای پدر(ابوی) مادر (والده) همسر (عیال) برادر (اخوی) دختر (صبیه) و و و گفت و نوشت!

((ترگمان ـ درگمان ـ که زبانی را بزبانی بگمان رساندن و در بیشتری اززبانهای اروپائی « دروگمان » گفته میشود (واژه آریائیست) عرب منش آن ـ ترجمان ـ ترجمه ـ و مترجم هم شده است.)

یك ایرانی که یادش نبود « **سپاس** » (سپاسمندی ـ سپاسمندم) هنوز در زبانش زنده است ، به همخهرش خرده گرفته و گفت : ـ چرا گفتید: « **مرسی** » و نگفتید « **مرحمت عالی زیاد** » .

(اسپاسیبو . که روسهامیگویند ازهمین ریشه «سپاس» آمده است)

زبان آموزی ، بویژه (مخصوصاً) زبانهای گیتی شناس و زبانهای همسایگان . بسیار کار خوبیست ،ون ، زبان خویش ، آنهم زبان با فرهنگ بزرگترین اسپید نژاد ، را بوام (قرضه) نابجا کشاندن و بهزاران واژه پیش پا افتاده فارسی (که همه ایرانیان زن ، مرد ، پیر ، برنا ، شهری ، روستائی ، خوانده ونخوانده میدانند) پشت پازدن ، **نه تنها نکوهش میاورد و باشد که در برابر روان نیاکان شرمساری و بمیهن گنه ورزی بشمار آید .**

واژه شکافیها وهمرنگیها ویکنواختی آرشهای برخی ازواژه‌های بالا نامبرده ، که در نگارش این نامه بخودیخود پیش آمدند ، همه از یك بیخ و بن بودن واژه های بالا نامبرده گواهیمیدهند و همه یاور شناسائی آرینستان‌آسیای میانی ، بویژه همین ایران ،میباشند.

آقای جمس هانری بریستد ، استاد دانشگاه شیکاگو ، میگوید که ، آرینها تا دوهزار سال ، پیش ازعیسوی که باهم میزیستند ، همه بیکزبان گپ میزدند و پس ازآن بویژه ، تا سه هزار و هفتسد و پنجاه سال پیش ازین که آرینها دسته بدسته شده ، هر گروهی پس از آن برای خود لیزهائی در گذران زندگی پیدا کرده که از این رو زبانها شاخه بشاخه

گشتند ، واژه های آغاز زندگانی آنها ، که همه یك جوره و یك آرشند ، گواه گفتها میباشند و نیز واژه های برخی دسته ها ، که باهم بوده ویا نزدیك بهم زیست داشتند ، مانند هم میباشند . بهمین رویه بخوبی میتوان پله بندی هرگروه ، یکی پس دیگری ، جدا شده وآمده را دسته بدسته پیدا کرد .

اکنون در امریکا از روی دانشنامهای جمس هانری بریستد ، استاد نامدار شیکاگو ، در باره هنداروپ چنین میاموزند :

«**هنداروپ** نیاکان اروپائیان امروزی بودند ، ازاینکه پیشینیان ما (امریکائیها) اروپائی بودند ، پس همان خانه بکولان (هند اروپها) نیاکان ما (امریکائیها) بشمار میایند . تاریخ خانه بدوشان بالای کره (هند اروپ) که نیاکان ما (امریکائیها) باشند ، هنوز بدرستی ، بدست نیامده ون ، بسته بروزگار های بسیار کهن است که آنها براهائی چند رهسپاری گرفته بودند وپایانترین کوچنشینیشان از خاور هند اواختری کشیده به باختر و از سرتاسر اروپا گذشته تا بالتیك بوده است ، که اکنون ، همه در همانجا نشسته و فراخترهم پهن و پخش شدند.»

باز هم در آموزشنامه آقای بریستد آمده است :

« چون دررهگذر هند اروپها ، ازپائین دست‌دریای روم (مدیترانه) برخی از سیمیتها ، از سامانهای (حدود) خاور ــ و اویلون (کلده) ، شامات ، فلستین (هبرو) وکارتاژ کشیده تا باختر میزیستند ، پس ، برای آرینها ، نشدنی بود که آنجا ها را بدستاورند ، وگرنه دریای سفید را در آغوش میکشیدند .

... ازاین رو . این دو نژاد (آرین و سیمیت) بدرازای مدیترانه ، از دو سوی آن، مانند دو ستون ارتش ، روبروی هم ایستاده و کشورها گستردند . ــ»

او نیز چنین نگاشته است : ــ

« نخستین چیرگی میهنگستری با ایرانیان سپس بایونانیان و پس از آن باروميان بوده است . »

بازهم در جایدیگر آموزشنامه بریستد آمده استکه : ــ

« اگرچه هنوزکسی ، بیچون و چرا ، نتوانسته بگوید که گهواره هند اروپها درکجا بوده است، ون، آنچه که تاامروز بیگفتگو وبرجستگی شناخته شده اینستکه، گروهی از شاخه خاوری هند اروپها سوا شده و درچمنسار خاوری دریای خزر ، وپائین دستی آن ، پخش گشته وسربالا وبچپ وبراست هم رفته، یونان وایتالیا را هم آراسته و آنهائیکه در همانجا ماندند نام « آرینی » خود را نگاهداشتند که ما (امریکائیها) کنون آنجا را « ایران » مینامیم » .

بریستد نیز افزود که : ــ

« تاریخ آرینهای هندوستان اواختری (سانسکریت زبان) پارسها مدیها ، برخی ازمردم آسیای کوچك (ارمنیها سیتیها) و فیریژیها ، هیتیتها یونانیان ، رومیان (ایتالیائیها) سلتها از دو هزار سال پیش از عیسوی آغاز میگردند و پارسهاو مدیهاازهمه آرینهایدیگر توانا تر

بودند . اندیشه و گفتار و کردار نیک « چون کلیدکیش » بزرگواری و بلند اندیشی و نیکخوئی آرینها را مینمایاند » .

بریستد درشگفتستکه در « وئدا » از روزهائیکه ، آرینها باهم ، در خاور دریای خزر و چمنسار پائیندستی آن ، میگذراندند ، یاد بود های شیرینی بخامه آمده است .

آری ! درخداپرستی ایرانیان همین بس که یکی ازنامهای پروردگار را « خدا (خود آمده ، خودای ، خودا بآرش اینکه : هیچکس او را نیاورده ـ خود پدیدار گشته) نهادند . در دین بهی ، ایرانیان باستان ، آنچه که ، در یگانه پرستی ، آمده بهمان شماره ها هم ، برای دادار یکتا ، نامها خوانده شده است .

نژاد هند اروپ ، نه همین اسپید رنگ ، بلند ومیانه اندام ، خوش پیکر ، زیبا ، شیرین سخن ، نیکرفتار ، دلاور (جسور) و مهربان است بهلکه (بلکه) نیک سرشت و تیز هوش و پر مغز میباشد .

فرنود ها (دلائل) ئیکه زانیچ آریائیها را ، در ایران ، نشان میدهد بدینسان میباشند . ـ

۱ — در هیچیك از سرزمینهای آرین نشینی نام آیرنها بآن خهر داده نشده مگر « ایران » که آن نام را دارا بوده است .

۲ — از بررسیها و بازرسیهای و جستجوهای دانشمندان (نژاد شناسان زبان شناسان وزمین شناسان) هرجا را که آرین نشین شناخته و هر گروهی را که از آن نژاد بشمارآوردند ـ ایران زمین در آن میانه و ایرانیان از فرزندان آن بشمار آمدند .

۳ — گروهی هم از فرزانگان جهان، نخستین میهن‌آرینها را درخاور دریای خزر و پائین دستی آن دانستند.

٤ — در زند اوئستا از کوچکنی و رهسپاری ایرانیان یاد شده است.

٥ — دروئدا روزهائیکه ایرانیان (آرینها) باهم، در کنار دریای خزر، گذراندند، یادبود هامیباشد.

٦ — داریوش در نگارشهای تاریخی خود خویشتن را «آریا» نامید.

۷ — همه نویسندگان یونان باستان همین ایران را زمین آرین نام بردند.

۸ — بیشتری از واژه های باستانی زبانهای اروپائی را میتوان با واژه شکافی زبان پهلوی بآرش (بمعنی) آورد، مانند: «کیی سر» ((عرب منش آن قیصر ـ در روم بامپراتور ها گفته و تا روزهای خودمان بزبان آلمانی هم از پاژ نام های تاجداران بود که اعلیحضرت ویلهلم نیز چنین نامیده میشد» میتوان آورد که «کیی» فرانسه آن «کنت» ترکی آن «خان» عربی آن «امیر» و «سر» بعربی: رأس ـ قوت ـ مقدم را گویند «کی سر» (امیر الامراء ... خانباشی ـ پیشرو بزرگان) **امپراتور** است.

«آسترانوم» (منجم) «آستر، استار، ستار، ستاره» میباشد، «نوم» نام، نامیدن، یانمودن باشد». بزبان کنونی فارسی میتوان گفت «ستاره نمای ـ ستاره نامی». (کسیکه ستاره را مینماید و مینامد)

« تن نر » بفرانسه و « تندر » بانگلیسی ـ غرش (رعد و برق) را گویند « تند » بزبان ما چیزیکه از جائی بر جهد و « هور » نیز یکی از نامهای آفتاب (روشنی ، درخشندگی‌وآتش) میباشد . « تند هور » به آرش : جهنده آتش ، جهنده روشن وجهنده خورشید (رعد و برق)همان « تندر » میباشدکه بزبان امروز فارسی هم تندر است .

« اُریان»(مشرق)الف‌ونون که‌درزبان‌مانشانی‌افزایش‌است‌بر کنار نموده ، و انگاه « اُری ،اُر ، یا ، هوری ، هور » (یکی ازنامهای خورشیدی است) سوی خورشید را مینماید «هوریان» (مشارق) و دیگر واژه‌ها هم همین جوره ها بسیارند که در زبانهای اروپائی ، بایـن خوبی و آسانی ، آرش گشائی ندارند .

۹ — همهٔ آنفرزانگانیکه در پیدا کردن نخستین آرامگاه ، یا کاخ آرین ، کوششها نموده اند ، همه شان آورده اند که از میان گروه آرینها ، آن دسته ئیکه پیش از همه میهن آرائی نمود ، همانا ایرانیان بوده اندو آنجا کشور ایران نامیده میشود .

ایران گهواره آرین ـ نژاد و زبان ما آریائیست .

امرداد ۱۳۱۶ در تهران .

کی استوان

پارسی	عربی
آرش	معنی
آسال	اصل
آغاز	ابتدا
آویژه	خالص
ارمغان	هدیه (سوقات)
اشو	جنتی (مقدس)
اواختر	شمال
بازرسی	تفتیش
بررسی	تحقیق
بورگ	برج
بغ	بت (صنم)
بوم	منزل و مأوا
بویژه	مخصوصا
ببل (ویل)	بلد ـ مدینه
پاژ نام	لقب (تخلص)
پاسخ	جواب
چیره	تسلط (غالبشدن)
چیرمند	غالب (فاتح)
خاور	شرق
دمساز	موافق
دیماس	توضیح
زانیج	مسقط الرأس
ژامان (دمان)	زمان
سامان	حد (طرف)
سپاس	شکر (تشکر)
سد	۱۰۰
سوگه (زمزمه)	ناله (ندبه)

پارسی	عربی
شانشین	صدر (مرکز)
شیوا	فصیح
فرنود	دلیل
کشاورز	فلاح
کوپکاژ	قفقاز
کوچیدن	هجرت (مهاجرت)
کیوان (بلندترین)	افلاک
گپ	حرف
گر (غر)	جر (حرب)
گیتی	دنیا
لیز (لیزدن)	لفظ
مرز	سرحد
	منزل و ماوا
مرزبوم	محدود (وطن) (ولایت)
موسنوگی ـ (موزیک)	موسقی
مویه	نوحه
مهجیشت	اعلیحضرت اقدس
(باواژه شکافی):	اشتقاق لغت:
مه	اعلا
جی	قدس
شت	حضرت
ون	ولی (اما) لیکن
هاوش	ملت (امت)
هاوشان (هاوشنی)	ملل (مللی)
هرو	شجاع
همسیراز	ترجمه

تهران

سال ۱۳۱۶

شرکت سهامی چاپ